

می‌خواهم سیر گریه کنم

داستان کوتاه

مادر خسرو روی ایوان، جای همیشگی‌اش می‌نشاند. همانجائی که رفت و آمد خیابان دیده می‌شود، همانجائی که از دوران کودکی پسرش می‌نشست و غروب او را صدا می‌زد: بازی بس است بیا خونه دیگر شب شد. همانجائی که آفتاب طشتی مسین سرخ رنگی می‌شود و پشت درختان پرتقال، نارنگی، توت، انجیر و انار حیاط فرو می‌رود.

همانجائی که هر روز منتظر می‌ماند تا خسرو از دبستان برگردد. شلوار گل‌آلودش را که همیشه زانویش سوراخ بود و هر وصله‌ای که می‌زد هم سوراخ می‌شد، را عوض کند و به او غذا بدهد و مشق و تکلیف درس فردایش را باهم مرور کنند.

همانجائی که منتظر می‌ماند تا خسرو از تمرین فوتبال برگردد و لباس عرق‌آلودش را بشوید. آه چقدر بوی عطر عرق‌نازینش را دوست داشت.

همانجائی که منتظر مانده بود تا خسرو از سلمانی که اولین بار ریشش را اصلاح کرده بود به خانه برگردد و برایش اسفند دود کند و به او یک خودنویس پارکر هدیه دهد.

همانجائی که منتظر می‌ماند تا خسرو غروب‌های پنج‌شنبه از شهر بیاید و از شهر، دانشگاه و دوستانش برایشان تعریف کند.

همانجائی که منتظر می‌ماند تا خسرو با پروین بیایند و برایشان غذای محلی «ورگ زن» و «نازخاتون» را که خیلی دوست داشتند درست کند و بعد بنشینند و «کاهو پیچ و سرکه و دلال» بخورند و از هر دری سخن بگویند.

همانجائی که منتظر می‌ماند تا خسرو شب‌ها از تظاهرات، جلسه‌ها و قرارها برگردد و پیشانی‌اش را ببوسد و طپش قلبش آرام بگیرد و به رختخواب برود.

* * * * *

مادر خسرو نمی‌داند که خسرو را کجا دفن کردند. خیلی دلش می‌خواست بداند خسرو را کجا دفن کردند تا سیر بر آرامگاهش گریه کند و با او درد و دل کند. بر آرامگاهش «نواجش» بخواند و یک درخت نارنج بکارد تا هر بهار آرامگاهش سفید و شکوفه‌باران شود.

می‌خواهد به او بگوید چقدر دنیا پس از او برایش تنگ شده‌است.

می‌خواهد به او بگوید که من سهل‌انگار نبودم. باغ مرکبات کنار «جاده نظامی» را که تو زیر درخت‌توت می‌نشستی و کتاب می‌خواندی و می‌نوشتی و بهار نارنج جمع می‌کردی تا برای بهار نارنج درست کنم را فروختیم. شالیزار پشت آبنندان را که دوست داشتی ساعت‌ها بر مرز آن بنشینی و شالی سر کشیده را که در نسیم آخر بهار می‌رقصد، نگاه کنی را فروختیم. پولش را که یک کیسه گونی شد، به آیت اله جواد آملی دادیم تا مجازات تو را تخفیف دهند. یادم نرود که بگویم آیت اله به من و پدرت، والدین محارب وقت ملاقات نداد، پول را با وساطت حاجی دائی و توسط شیخ قنبرزاده برایش فرستادیم.

می‌خواهد به او بگوید که من بی‌وفا نبودم، همه جا برای پیدا کردن آرامگاهت گشتم و به هر کس که فکر می‌کردم نشانی از تو دارد مراجعه کردم: به بیت رهبری، به مجلس، به اوین، به دادگاه انقلاب، به بهشت زهرا، به خاوران

می‌خواهد به او بگوید که بعد از تو دیگر پدرت از ته دل نخندید و دیگر خنده مثل پیشین در چشمانش موج نزد.

می‌خواهد به او بگوید که بعد از تو دیگر خواهرت دست و دلش به «لگن و چکه و سما» نمی‌رود تا جشن عروسی‌ها را مثل پیشین روی سر خودش بگیرد.

می‌خواهد به او بگوید که خسرو جان! نازنین! من دلم برای تو خیلی تنگ است و من هنوز روی ایوان چشم به‌راهم.

* * * * *

نواجش: سوگسرودهای فی البداهه مادران و خواهران
لگن و چکه و سما: ضرب گرفتن روی طشت و رقصیدن سنتی
مازندرانی

ورگ زن و نازخاتون: نام غذاهای محلی مازندرانی

۲۰ خرداد ۱۳۹۳ (۱۰ ژوئن ۲۰۱۴)

احد قربانی دهناری

گوتنبرگ، سوئد

ahad.ghorbani@gmail.com

<http://ahad-ghorbani.com/>

<http://www.facebook.com/ahad.ghorbani.dehari>